

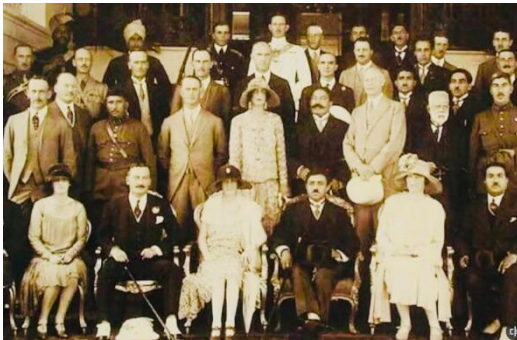
مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۵/۰۲

نویسنده: ن . جلیل زاد

## آیا می توان آفتاب را تبعید کرد؟



آیا می توان فریاد برابری و دانش را خاموش ساخت ؟  
ده سال خورشید در حجاب.

روایتی از سپیده‌ای به تعویق افتاده ای امانی  
در آن ایامی که شب جهل، هزار سال بود که بر دیار ما سایه  
افکنده بود، ناگهان فریادی برخاست .  
فریادی از تبار آفتاب .

آن فریاد، نامی داشت: امان الله .  
نامی که طنین آن هنوز بر کوهستان های بلند، دره های عمیق،  
و دل های شکسته‌ای یک ملت می پیچد .

و در کنار او، زنی از جنس نور، ملکه ای با سیمای دانایی و  
صدای عدالت، شهبانو ثریا، که نه تنها همسر پادشاه، بلکه هم پیمان روشنایی بود .

ده سال پر آشوب حکومت امانی، ده سالی که در آن، آفتاب نه غروب کرد و نه طلوع کامل یافت، ده سالی که آسمان  
پُر از برق امید بود، اما زمین هنوز در غل و زنجیر تعصب، فقر، بی سواد و مردسالاری اسیر .  
با این حال، آن ده سال، بذریه‌ای در دل خاک گذاشت که هنوز پس از یک قرن، برگ و بارشان در رویاهای فرزندان  
این وطن می لرزد.

غازی امان الله، مردی که از دل نهضت استقلال سر برآورد، نه تنها بندهای استعمار را گسست، بلکه خواست بندهای  
کهن جهل و نابرابری را نیز از دست و پای مردمش بگشاید .

او با یارانش، یاران دانشمند اش با مردانی چون محمود طرزی، ولی خان دروازی ، فیض محمد کاتب، عبدالرحمن  
لودین، و سایر یاران دانشمند اش و با بانویی چون ملکه ثریا، نقشه‌ای افغانستان نو را در دل می پروراند.

وطنی که در آن قانون، بر تخت بنشیند، و ظلم، تبعید شود.  
آغاز گفتن تجدید، در لغت های بلند شهبانو ثریا آغاز شد، آن گاه که در حضور زنان دربار، نقاب حجاب از چهره  
برداشت، نه از سر جسارت، که از سر ایمان به آزادی .

در آن لحظه، نقاب نه تنها از چهره‌ای زن که از رخسار قرن ها تبعیض برداشته شد .  
ثریا نه تنها ملکه بود، بلکه معلم بود، بیرق دار حقوق زن بود، و الهام‌بخش نسلی از دختران افغان که نخستین بار،  
مکتب را تجربه کردند.

در دربار امانی، لغت زن، نه مایه‌ای شرم، که آغاز گفتگوی عدالت بود .

حقوق زن، بخشی از منظومه‌ای اصلاحات امانی شد .

دختران در کابل، مکتب رفتند، زبان های اروپایی آموختند، و لباس هایی پوشیدند که نشان از جرئت و شرافت داشت،  
نه انکار فرهنگ، بلکه تصحیح آن.

در همان سال ها، نخستین قوانین مدنی و جزایی تدوین شد .

شاه جوان قانون اساسی ( نظام نامه های ) نویی آورد که در آن از تساوی اقوام، آزادی بیان، و حق آموزش سخن  
گفته شده بود .

پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، نورستانی و بلوچ، همه را با یک لغت نگرست: شهروند .

و این بزرگ ترین انقلاب فکری در تاریخی بود که قومیت، مرز میان انسان و انسان می کشید.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

در این ده سال، لغت‌هایی چون عدالت اجتماعی و حکومت قانون، دیگر لغت‌های بی‌جان در کتاب‌ها نبودند، بلکه به شعاری برای ساختن آینده‌ای نو بدل شدند .

شاه‌خواست تا شریعت، همراه عقل حرکت کند، و نه در برابر آن .

خواست دین، ایمان و علم، دست در دست هم دهند، نه شمشیر بر گلو ی یکدیگر .

مکاتب دخترانه تأسیس شد، روزنامه‌ها منتشر گشتند، مطبوعات رونق یافت، و زنان به نوشتن، گفتن و آموختن پرداختند .

ثریا، همچون نور درخشان تجدد برای امان این سردار ترقی بود، مظهر فداکاری، اندیشه و پشتیبانی از دگرگونی که هنوز به ثمر نرسیده، در خون نشست .

او به اروپا سفر کرد، با ملکزاده‌های فرنگی دیدار کرد، در کنفرانس‌ها سخنرانی کرد، و تصویر زن افغان را از سایه به روشنی آورد .

اما دریغا، این رؤیا در بستر واقعیت‌های تلخ جامعه‌ای قبیل‌ای، سنت زده، و مردسالار، زخم برداشت .

مراجع متعصب دینی، رهبران قبایلی که منافع‌شان در تاریکی بود، و دست‌های پنهانی از فراتر از مرزها، همه دست به کار شدند .

اصلاحات شاه، بی‌آنکه پله پله در دل مردم رسوخ کند، با شتاب پیش رفت و همین شد که طوفان جهل برخاست .

عصیان شد، توطئه آمد، خون ریخت، و امان‌الله، پادشاه رؤیاها، بی‌تاج و تخت، راهی تبعید شد .

اما آیا می‌توان آفتاب را تبعید کرد؟

آیا می‌توان فریاد برابری و دانش را خاموش ساخت؟

ده سال سلطنت او، هرچند به تعویق افتاده یا ناکام در ظاهر، اما در باطن، نقطه‌ای عزیمت تاریخ شد، خشت نخست تجدد، که هنوز پایه‌ای هر سخن از آزادی و برابری است .

امان‌الله، در غربت جان داد، اما نامش هنوز در کوچه‌های خاک‌خورده‌ای افغانستان، چون زمزمه‌ای عاشقانه می‌پیچد .

و ثریا، در سال‌های تبعید، زنی تنها و باشکوه، چون شعری ناتمام ماند .

او نه بازگشت، نه فراموش شد، بلکه در حافظه‌ای زنان افغان، زنده تر از همیشه ماند .

امروز که هنوز عدالت در زنجیر است، و زن افغان زیر سایه‌ای جنگ و جهل و تبعیض می‌سوزد، یاد آن روزهای پرامید، همچون بارانی بر دشت دل‌ها می‌بارد .

باید از آن ده سال آموخت که راه تجدد، راهی است پرسنگلاخ، اما نور در انتهای آن، همیشه پابرجاست .

ده سال امانی، ده سال عشق بود، عشقی به وطن، به آزادی، به دانایی، به زن، به انسان . و عشقی چنین، هرچند شکست بخورد، ناپدید نمی‌شود .

چون بذر، در خاک می‌ماند .

چون شعر، در حافظه .

چون آرزو، در سینه‌ای هر انسان آزادی‌خواه و شرافتمند .

**آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد**